

مقایسه جنبه‌های مختلف اندرزنامه اردشیر ساسانی و وصیت‌نامه منصور عباسی

بهرام امانی چاکلی^۱

رقیه منافی^۲

چکیده

اندرزنامه اردشیر ساسانی و وصیت‌نامه منصور عباسی، دو اثر تاریخی است که به تأثیر از عقاید دینی و اوضاع اجتماعی و به منظور اصلاح امور سلطنت و مملکت به رشته تحریر درآمدند. (تاریخچه) اما ارتباط این دو بر پژوهش‌گران پوشیده مانده، (مسأله) ابهامی که در هیچ اثری بدان پرداخته نشده است! (پیشینه) بنابراین، مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است: آیا ممکن است منصور با توجه به کنجکاوی‌اش در مورد آگاهی از زندگی شاهان ساسانی، از عهد اردشیر تأثیر پذیرفته باشد؟ (سؤال) به نظر می‌رسد که منصور در ادامه پیروی خلفای عباسی از ایران باستان در اداره حکومت و با آگاهی از اندرزنامه اردشیر، به تنظیم وصیت‌نامه خود پرداخته است. (فرضیه) از آن جایی که متن وصیت‌نامه و اندرزنامه، بخش جدایی‌ناپذیر از یک نظام گسترده فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است، بررسی، تحلیل و مقایسه آن‌ها با توجه به این که در درون خود گفتمان‌هایی را جای داده، می‌تواند ما را در شناخت فرهنگ، ایدئولوژی و باورهای حاکم بر جامعه آن زمان رهنمون سازد. (هدف) این مقاله، به روش تحلیلی - توصیفی، به جنبه‌های تاریخی اندرزنامه اردشیر و وصیت‌نامه منصور می‌پردازد. (روش) مقایسه و تحلیل این دو، نشان می‌دهد که میان نظام حکومتی منصور و اردشیر شباهت‌های فراوانی وجود داشته است. (یافته)

واژگان کلیدی

اندرزنامه، وصیت‌نامه، اردشیر ساسانی، منصور عباسی و سیاست.

۱. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه زنجان (نویسنده مسئول) - amanichacoli@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه زنجان - tamadon.mahruz@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۳۱

مقدمه

اندرزنامه‌ها در فرهنگ ایرانی و همانند آن وصیت‌نامه‌ها در فرهنگ اسلامی، از جمله متونی هستند که دربرگیرنده مهم‌ترین دغدغه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بوده‌اند که از زبان گوینده اندرزنامه و یا از زبان وصیت‌کننده جاری می‌شده است. این هنر که بی‌تردید در قالب نظم و نثر همیشه تحت تأثیر لحظه تاریخی آفرینش خود است، مستقیماً با تاریخ سروکار دارد و مقید به زمان و مکان خویش است و ضمن ارتباطش با تاریخ، به طور اجتناب‌ناپذیری با ایدئولوژی دوراننش و ایدئولوژی عصرهای پیشین خود مرتبط است. اندرزنامه اردشیر، به عنوان مؤسس امپراتوری ساسانی، نه‌تنها توجه شاهان ساسانی را در پی داشت، بلکه در دوره اسلامی نیز توجه خلفا را به خود جلب کرد. این اندرزنامه که بیان‌گر نوعی از ادبیات پهلوی است و مضامین سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی فراوانی دارد، بعدها به زبان عربی برگردانده شد. منصور عباسی نیز با توجه به مطالعه آثار مربوط به پادشاهان و تقلید از سبک پیشینیان، وصیت‌نامه‌ای تنظیم کرد و در آن مهم‌ترین دغدغه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را بیان داشت. این پژوهش، ضمن بیان مفهوم اندرزنامه و وصیت‌نامه، شمه‌ای از اوضاع سیاسی- اجتماعی عصر اردشیر و منصور را ذکر کرده و به نقد و بررسی دو متن برگزیده (اندرزنامه اردشیر و وصیت‌نامه منصور) پرداخته و مهم‌ترین دغدغه‌های آن‌ها را تحلیل کرده است.

وصیت، اندرز و معانی آن

واژه «وصیت»، صورت عربی آن «وصیة» و جمع آن «وصایا»، اسم است و برگرفته از «أوصی، یُوصی، إیصاء» به معنای «عهد» است. در ذیل و شرح این واژه و مفاهیم مزید آن، معانی مختلفی از جمله: عهد کردن، سفارش کردن، توصیه کردن، واگذار کردن، مأمور کردن، وصل کردن چیزی به چیز دیگر و ... آمده است. (ابن منظور، ۱۴۲۷، ج ۱۵: ۳۱۱) قلقتندی و ابن‌حمدون نیز همانند بسیاری از لغت‌شناسان پیشین، واژه «عهد» و «وصیت» را مترادف هم دانسته‌اند.

(قلقشندی، بی‌تا: ۳۴۸-۳۴۹؛ ابن‌حمدون، ۱۹۸۳، ج ۳: ۳۳۸) واژه وصیت، در قرآن کریم، به اشکال مختلفی چون: الوصیة (بقره: ۱۸۰)، وَصَى (بقره: ۱۳۲)، وَصَّيْنَا (احقاف: ۱۵)، تَوَاصَوْا (عصر: ۳)، يُوصِيكُمْ (نساء: ۱۱) و... وارد شده است. وصیت در اصطلاح، خواهش انجام دادن کاری از وصی، بعد از غیبت وصیت‌کننده و یا پس از مرگ اوست. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳: ۱۲۸-۱۲۹؛ قونوی، ۱۴۰۶، ج ۱: ۲۹۷) وجه تسمیه این کلمه، آن است که وصیت، مستلزم متصل گردانیدن تصرف بعد از مرگ به تصرف قبل از مرگ و به معنای جعل خلافت و ولایت‌عهدی است؛ (جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۵۸۰) یعنی وصیت‌کننده در حال زندگی و اختیار، دیگری را خلیفه و ولی‌عهد خود قرار می‌دهد تا پس از فوت وی، طبق خواسته‌های او عمل کند. گروهی نیز در بیان وجه تسمیه وصیت، آن را معامله هنگام مرگ و یا برادر مرگ دانسته‌اند. (قونوی، ۱۴۰۶، ج ۱: ۲۹۷)

واژه اندرز در زبان فارسی برابر "handarz" پهلوی و "andarz" فارسی میانه و پارتی مانوی است. این کلمه در پهلوی به معنای "حکم و وصیت" و در فارسی به معنای "پند، نصیحت، حکایت و وصیت" است. نیز به مفهوم "کتاب و نوشته" هم آمده و در مانوی، به معنای "حکم و فرمان" است. (مکنزی ۱۳۸۳: ۸۶؛ تبریزی، ۱۳۳۶: ۱۱۹) اندرزنامه‌ها مهم‌ترین بخش ادبیات پهلوی هستند که به دسته‌های گوناگون اندرزهای دینی، عملی تجربی، چیستان و... تقسیم می‌شوند. بسیاری از اندرزها، به ویژه اندرزهایی که بر حکمت عملی و تجربه بنا شده، پس از اسلام مورد توجه مسلمانان به ویژه ایرانیان مسلمان واقع شد. این‌ندیم بسیاری از کتاب‌های مربوط به اندرزنامه‌های ایرانی را نام می‌برد که از زبان پهلوی، ترجمه یا اقتباس شده است. (ابن‌ندیم، بی‌تا: ۳۷۷) اندرزنامه اردشیر که در برخی از منابع اسلامی به صورت عهد اردشیر آمده نیز از همین قبیل است.

اوضاع سیاسی - اجتماعی دوره اردشیر ساسانی

اردشیر (ارتخستر) از پدری به نام ساسان، رئیس معبد آناهیتا در شهر استخر و از مادری به دنیا آمد که از سلسله بازرنگیان بود. او در سال ۲۲۶ میلادی تاج پادشاهی بر سر گذاشت. (کریستن سن، ۱۳۴: ۱۳۷۷) اردشیر سلسله‌ای جدید بنا

نهاد که از سلسله پیشین نیرومندتر بود و در نتیجه یک سلسله تحولات از دوره اشکانیان، به وجود آمد. نظام حکومتی این دوره بر دو چیز استوار بود: یکی تمرکز قوا و دیگری ایجاد دین رسمی (کریستن سن، ۱۴۹: ۱۳۷۷). هویت ملی ایران در دوره اردشیر شکل واقعی خود را پذیرفت و بیش از پیش، آثار آن در اجزای حیات اجتماعی مردم ایران ظاهر شد. در این دوره، طبقه‌بندی اجتماعی با اوضاع سیاسی تطبیق می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که این طبقات چهارگانه به چشم می‌خورد: ۱. روحانیان؛ ۲. نظامیان؛ ۳. مستخدمان ادارات (دیبران)؛ ۴. توده مردم (روستاییان، صنعت‌گران و...). هریک از این طبقات به چند دسته تقسیم می‌شدند. در میان این طبقات، به دیبران، بسیار توجه می‌کردند. آن‌ها از بسیاری از امور سیاسی آگاهی داشتند. نامه‌های خصوصی همیشه می‌بایست به صورت مصنوع و سبک مقرر نوشته می‌شد. در این نامه‌ها نقل قول بزرگان، پندهای اخلاقی و دینی، اشعار و معیبات لطیف و امثال آن وارد می‌گردید و مجموعه بسیار ظریفی را تشکیل می‌داد. در مجموع، فن نویسندگی دارای مراتب و تخصص‌هایی بود که کاتبان با گذراندن آن به مراحل عالی‌تر بعدی راه می‌یافتند. بازتاب توان علمی و ادبی این طبقه از طبقات چهارگانه را می‌توان از اندرزنامه‌ها و متون باقی مانده این دوره استنباط کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اندرزنامه اردشیر ساسانی

اندرزنامه اردشیر، متضمن یک‌سری سخنان و کارهای اردشیر است که مشابه منشور کوروش بود و بسیاری از تاریخ‌نگاران سده‌های نخستین اسلامی به آن اشاره و جمله‌هایی از آن را نقل کرده‌اند؛ از جمله مسعودی، بخش‌های باقی‌مانده از اندرزنامه را دیده است. ظاهراً در دوره او نیز نسخه‌ای ناقص از آن موجود بوده است. (مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۳۸؛ مرسلپور، شیرمحمدی و شریفی، ۱۳۹۱: ۹۳) شاهان پس از او، به این اندرزنامه توجه داشتند و از آن اطاعت کرده، بدان تبرک می‌جستند و در نگاه‌داری و عمل به آن می‌کوشیدند. (دینوری، ۱۳۷۱: ۷۱؛ مرسلپور، شیرمحمدی و شریفی، ۱۳۹۱: ۹۱) ابن‌مسکویه در

تجارب‌الامم، قسمت‌هایی از اندرزنامه اردشیر را آورده است:

شاه را نسزد که دروغ گوید که کسی به دروغ گفتنش ناگزیر نسازد. پیشینیان گفته‌اند: درستی شهریار برای مردم از فراوانی بهتر است. شاه اگر نزدیکان خویش را راست آرد، هریک از آنان نیز با نزدیکان خویش چنین کنند تا سرانجام همگی مردم راست آیند. بدانید شهریار تا آن‌گاه که راست آوردن ویژگیان را آغاز نکند، نباید دراندیشه راست آوردن توده مردم برآید و شاه اگر نادرست باشد به که فرمان نراند. (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۲۳)

راستی و دروغ، دو صفتی هستند که در دین زرتشت بسیار بدان پرداخته و از دروغ به عنوان سرچشمه بدیها یاد شده است. مطالعه *گاتهای* زرتشت نیز همین مسأله را نشان می‌دهد. (وحیدی، ۱۳۹۰: ۱۰-۳۷) دوری از دروغ‌گویی، در اندرزنامه سایر شاهان ایرانی پیش از اسلام نیز آمده است. توصیه‌ای که در صفحات آغازین وصایای دوره اسلامی خود را در قالب سفارش به پرهیزکاری نشان می‌دهد. در جامعه‌ای که حرف شاه با عملش یکسان نباشد، مردم اعتماد خود را نسبت به حکومت از دست می‌دهند. در این حالت، جامعه دچار هرج‌ومرج می‌شود و در نهایت به از هم پاشیدن حکومت می‌انجامد. راستی و درستی از نظر اردشیر، یکی از صفات بارز هر حاکم است.

«شاه اگر برای کار و بی‌کاری، خوردن و آشامیدن، دانش اندوختن و خوش‌گذرانی برنامه نهد، کارها به گاه خویش انجام گیرد و پیش و پس نشود.» (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۲۷؛ تفضلی، ۱۳۷۷: ۲۱۷؛ عباس، ۱۳۴۸: ۴۵) تقسیم زمان و برنامه‌ریزی در کارها، همان داشتن برنامه و از اصول کشورداری است. (عباس، ۱۳۴۸: ۸) حاکمی که حد اعتدال را رعایت کند و هر کاری را در زمان و مکان معین انجام دهد، باعث نظارت بیش‌تر در کارها می‌شود و پیشرفت و نظم حکمفرما خواهد شد. از آن‌جا که هر افراطی، تفریطی و هر تفریطی، افراطی به دنبال خواهد داشت، پس موفقیت، در دوری کردن از افراط و پرهیز از تفریط است. "بدانید که شاه باید از چاپلوسان، بیش‌تر از آنان که از وی دوری کنند، بترسد و از ویژگیان بد، بیش از توده بد بپرهیزد." (ابن مسکویه،

۱۳۶۹، ج ۱: ۱۲۴)" بدانید اگر شه‌ریار به کسانی جز ویژگان نیز روی آرد و جز وزیران را نیز به خود نزدیک کند و از آنان سخن بشنود، درهایی تازه بر او گشاده شود و از آنچه بر وی پوشیده مانده بوده است، آگاه شود؛ چه گفته‌اند: هرگاه شه‌ریار از آنان که هنوز استوارشان نمی‌دارد پرهیز کند، پرده تاریک بی‌خبری بر او افتد. نیز گفته‌اند: هرچه مردم از شاه دورتر، وزیران آسوده‌تر." (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۱۸)

اردشیر به خوبی می‌دانست که بسیاری از گزارش‌هایی که نزدیکانش درباره مردم به او می‌دهند، ممکن است نادرست و مطابق با واقع نباشد؛ بنابراین توصیه می‌کرد شاه باید علاوه بر نزدیکان، با سایر افراد، به ویژه با افرادی که خود درگیر آن مشکل هستند نیز مشورت کند. در میان مردم عادی، افرادی پیدا می‌شوند که با وجود نداشتن موقعیت مناسب اجتماعی، دارای ذهنی خلاق هستند؛ زیرا چنین افرادی به علت متحمل شدن سختی‌های زیاد، دنبال راه‌حل عاقلانه برای خلاصی از وضعیت موجود می‌گردند. مشاهده می‌شود که افکار و رأی توده مردم نزد اردشیر محترم بوده و ارتباط مردم با نظام حکومتی در نظر او، موجب استحکام کشور و آیین کشورداری است.

بدانید شه‌ریاری از دو جای آسیب ببیند: یکی از چیرگی دشمن و دیگری تباهی فرهنگ. بدانید رزمتان با مردم دیگر پیش از جنگیدن با فرهنگ نادرستی که در مردم خودتان است، این نه پاس‌داری، که از دست دادن است. با دلهایی که یک‌رنگ نیستند و دست‌هایی که دشمن یک‌دیگرند با دشمنان چگونه می‌رزمید؟ بازداشتن دشمن و پایداری و پاس‌داری از مرز، انجام نپذیرد مگر به فرهنگ نیک و راه‌بردی درست (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۱۸-۱۱۹؛ عباس، ۱۳۴۸: ۷۲)

فرهنگ نشان‌دهنده هویت و اساس تمدن هر کشوری است. جامعه بدون فرهنگ همیشه پایه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ضعیف خواهد داشت. اهتمام به فرهنگ، یکی از دغدغه‌های اردشیر بوده است. وی تباهی فرهنگ و وجود باورهای نادرست را خطرناک‌تر از دشمن بیرونی می‌دانست؛

لذا توصیه می‌کرد که پادشاه باید جامعه‌اش را بر یک انسجام درست فرهنگی استوار نماید تا بتواند با یک‌پارچگی، در برابر دشمنان بیرونی پیروز گردد. او نفاق، دورویی و ریا را از مصادیق فرهنگ بیمار می‌دانست و به دوری از چاپلوسان و نزدیکان بد، سفارش می‌کرد. صفت ریاکاری و تملق همانند دروغ‌گویی، از صفاتی هستند که در اندرزنامه‌های دیگر نیز چون اندرزنامه داریوش هخامنشی، از آفات نظام پادشاهی است.

بدانید که نابودی شهریاری‌ها، از سستی در گماردن مردم به کارها و پیشه‌های شناخته است. اگر بی‌کاری در مردم فزونی گیرد، در کارها بنگرند و در ریشه‌ها بیندیشند و از آن‌جا که سرشت‌ها گوناگون است، از گونه‌گونی منش‌ها، روش‌های ناهمگون برخیزد و از ناهمگونی روش‌ها، دشمنی و کینه‌توزی و خرده‌گیری؛ از ناهم‌سازی مردم، دشواری دیگری برخیزد و آن این که شاه از هم‌داستان کردن ایشان درماند. (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۲۰)

اردشیر بی‌کاری را یک بیماری می‌دانسته که به شاه و مردم آسیب می‌زند و به زیان‌هایی که از آن برمی‌خیزد، توجه بسیار داشته است؛ (عباس، ۱۳۴۸: ۷۵-۷۶) زیرا گسترش بی‌کاری در جامعه، باعث افزایش فقر می‌گردد و به دنبال آن، فساد و ناامنی در کشور رایج می‌شود و این به زیان مردم و دولت است.

بدانید که چیرگی‌تان تنها بر تن مردم است که شاهان را بر دل‌ها دستی نیست. شما هرگز نتوانید که زبان مردم را از بدگویی و نکوهش خویش بسته نگاه دارید؛ چنان که زشت را نتوانید زیبا سازید؛ بنابراین، هر کسی از شما بخواهد شیوه‌ای برگزیند که از وی جز به نیکی یاد نکنند، چشمانی بر خویش بگمارد تا در آگاهی بر کاستی‌های خویش، از مردم کشور پیش افتد. (عباس، ۱۳۴۸: ۶۹؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۱۷)

انتقاد، سازنده است؛ زیرا به دنبال آن، حاکم یا فرد مورد انتقاد واقع شده، سعی می‌کند از راه‌های گوناگون، به اصلاح در آن امور بپردازد و در این بین، ممکن است به موفقیت‌های دیگری نیز نایل آید؛ بنابراین، از نظر اردشیر، حاکم کشور باید روحیه انتقادپذیری داشته باشد.

برترین رهبری، گشودن دو در برای مردم است: یکی در دل سوزی، مهر، بخشندگی، چشم‌پوشی، گشاده‌رویی و دیگری در تندی، بیم دادن، سخت‌گیری، پافشاری و ترش‌رویی. من هر دو را "در مهر" می‌نامم؛ چون گشودن "در ناخوشایند" در کنار "در خوشایند"، به بستن در ناخوشایند بهتر می‌انجامد. بدانید که خوشی شهریاران درست، در مهرورزیدن به مردم است و هر که بدخواه همه مردم باشد، دشمن خویش است. (ابن مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۱۹؛ تفضلی، ۱۳۷۷: ۲۱۷)

حاکم مملکتی که به مردمش احترام و محبت کند، حرف‌ها و دردهای آن‌ها را بشنود و در پی رفع آن برآید، افزایش اعتماد مردم را باعث می‌شود و پایه‌های حکومتش مستحکم خواهد شد. این امر، نشان دهنده تأکید اردشیر بر محبت به مردم است.

اردشیر به این نکته اشاره می‌کند:

پیشینیان گفته‌اند: دگرگونی‌ها آن‌گاه روی دهند که به روزگار خوش‌گمان باشیم. پادشاهانی بوده‌اند که در سربلندی، به یاد خواری و در آسودگی، به یاد نگرانی و در شادی، به یاد اندوه و در سرمستی، به یاد توده مردم و در توانایی، به یاد ناتوانی بوده‌اند و دوران‌دیشی در داشتن همه است. از پادشاهانی نباشید که نه‌تنها کاری نکردند که کارهای نیک گذشتگان را تباہ کردند و کشور را برای آیندگان، ویران برجای نهند.

وجود خرد و دوران‌دیشی بر حکمران، اولین عنصری است که در مملکت‌داری اهمیت دارد و بزرگان بدان توصیه کرده‌اند. در *تاریخ محصری* می‌خوانیم: «اما، حزم همانا اساس استواری مملکت است و می‌بایست که حزم و احتیاط را مقدم داشته.» اردشیر بابکان، پادشاه خردمند را کسی می‌دانست که لحظه‌ای از بهبود بخشیدن به مملکت خویش باز نایستد. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۹۲)

رابطه شاهان و حکومت‌داران با خدا و دین، از مسائلی بوده که همواره در تاریخ ایران وجود داشته و شاهان سعی می‌کردند از این طریق، امتیازی برای خود قائل شوند. آن‌ها برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود، همواره می‌کوشیدند خود را به عنوان نماینده خدا بر روی زمین و مظهری از خدا معرفی کنند. این نوع اندیشه، نه‌تنها در ایران پیش از اسلام بلکه در میان حکمرانان

دوران بعد نیز خود را به نوعی نشان داده است. اردشیر در اندرزنامه‌اش فراوان به مسأله اتحاد دین و دولت تأکید کرده است. اندیشه و سیاست او را در دو جمله می‌توان خلاصه کرد: «به جای آزادی دوره اشکانی، باید نظم و قانون واحدی حکمفرما باشد. دین و دولت به هم بسته‌اند؛ یکی پی دیگری نباید.» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۴۲۳)

بزرگ‌ترین شاخه از کارهای اردشیر که در جهان‌داری نظر او را به خود می‌کشید، کارهای دینی بود؛ زیرا می‌دید که ارج دین زرتشت در روزگار ملوک‌الطوایف از میان رفته است. از این رو، بر آن شد دین زرتشت را به هر وسیله، بار دیگر زنده کند؛ لذا در سراسر کشور آتشکده‌ها را روشن ساخت. (عباس، ۲۰: ۱۳۴۸)

اردشیر مردم را در چهار طبقه سامان بخشید: روحانیان، جنگجویان، دیبران و سایرین (منجمان، پزشکان، صنعت‌گران، بازرگانان و کشاورزان و...). از نظر وی، انتقال گروهی از این‌ها به گروه دیگر، به شهریاری آسیب می‌زند. (عباس، ۱۳۴۸: ۲۴-۲۵) الفاظ، عبارات، سبک و معانی اندرزنامه اردشیر، نشان دهنده نظامی است که در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌اش، طی فرایندی طولانی با پشتوانه‌های فکری، فلسفی و دینی پیشینیان ایجاد شده است. به همین جهت این اندرزنامه بیش‌تر از این‌که به بیان سفارش‌ها مقطعی پردازد، به بیان ارزش‌هایی همانند دوری از دروغ، گرایش به راستی، برنامه‌ریزی در کارها و توجه به ارزش زمان، توجه به افکار و آرای توده مردم، اهتمام به فرهنگ، اقتصاد، توجه به نقد و انتقاد، مهر به مردم و دوراندیشی می‌پردازد و با عجزین ساختن اخلاق و دین در جامعه، اتحاد دین و سیاست را مهم‌ترین عامل استحکام حکومت می‌داند.

اوضاع سیاسی - اجتماعی دوره منصور عباسی

منصور پسر محمد بن علی از داعیان عباسی به شمار می‌رفت و مادرش سلامه، کنیزی از نژاد بربر بود. او در سال ۱۳۶ قمری پس از سفاح قدرت را در دست گرفت و منصب خلافت را تا سال ۱۵۸ قمری برعهده داشت. اوضاع

سیاسی - اجتماعی حاکم بر این دوره، در نتیجه تصادم و تبادل دو فرهنگ اسلامی - عربی و فرهنگ‌های ملل مفتوحه‌ای نظیر ایران، روم و... به وجود آمد. فرهنگ و عنصر ایرانی در این دوره، فرهنگ غالب بود و ساختارهای سیاسی، شکل ایرانی به خود گرفت. منصور که توانسته بود شورش‌های متعددی را سرکوب نماید، به استحکام و تمرکز قدرت خود پرداخت و همانند یکی از پادشاهان ساسانی، حاکمیت مطلق داشت و والیان، وزیران، قضات، فرماندهان و... همه در زیر سلطه و اراده او بودند. (ضیف، ۱۹۹۰: ۲۱) نظام انتقال قدرت سیاسی در این دوره، وراثتی بود و دین نیز در نهاد و سرشت این نظام سیاسی وجود داشت. منصور و دیگر خلفا، خود را از خاندان نبوت می‌دانستند و همانند شاهان ساسانی، خود را پاس‌دار دین معرفی می‌کردند و از دانشمندان فقه و کلام برای این پندار خود کمک می‌گرفتند.

اوضاع اجتماعی دوره منصور شکل متفاوتی داشت. جامعه به دو دسته عرب و موالی تقسیم شده بود. هنوز نظام قبیله‌ای عرب در متن جامعه تأثیرگذار بود و دیگر از طبقات چهارگانه دوره ساسانی حداقل به شکل رسمی خبری نبود. عنصر ایرانی در نتیجه نگاه حقارت‌آمیز عرب به موالی، نهضت شعوبیه را به وجود آورد. سنت‌های اجتماعی ملی در این دوره، دوباره در دو سطح حاکمیت عباسی و توده مردم رونق گرفت و جشن‌های نوروز، مهرگان و سده، به همراه شعر شاعران و موسیقی نوازندگان، خاطرات دوره ساسانی را تداعی می‌کرد. نظام دیوانی ساسانی به دوره عباسی انتقال یافت و دیوان رسائل، این بار در قالب ادبیات عربی با به دوش کشیدن مضامین ادبیات پهلوی و آمیختن آن با مضامین اسلامی جان تازه‌ای گرفت؛ به گونه‌ای که آگاهی از اندرزنامه‌ها، آیین‌نامه‌ها و متون پهلوی در کنار آموزه‌های اسلامی، اشتیاق خلفا را برانگیخت؛ امری که منصور بدان بسیار اهتمام می‌ورزید. (حسن ابراهیم، ۱۳۸۸: ۴۸)

وصیت‌نامه منصور عباسی

منصور فردی سخن‌ور و ادیب بود. او بسیار علاقه داشت تا از آثار علمی و ادبی دیگر ملت‌ها آگاهی یابد. بسیاری از آثار ایرانی در دوره او توسط ابن مقفع

به زبان عربی برگردانده شد. او به تبعیت از شاهان ایرانی، وصیت‌نامه‌ای تنظیم کرد و خطاب به فرزندش نوشت:

درباره مردم خراسان به تو سفارش نیک می‌کنم؛ زیرا آن‌ها یاران و پیروان تو هستند که اموالشان را در کار تو و خون‌هایشان را برای دفاع از تو بذل و بخشش کرده‌اند. آن‌ها کسانی هستند که محبت تو از دل‌هایشان بیرون نمی‌رود. وصیت می‌کنم که به آن‌ها نیکی کنی و از کار بدشان بگذری و کاری را که برایت انجام می‌دهند پاداش بدهی. هر کس از آن‌ها درگذشت، فرزندان او را سرپرستی کنی و گمان نمی‌کنم که چنین کنی! میداد از یکی از مردم بنی‌سلیم کمک بخواهی و گمان می‌کنم که چنین کنی! (طبری، ۱۳۸۷، ج ۸: ۱۰۳-۱۰۴؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۱۹)

عباسیان، خراسان را برای محل دعوتشان انتخاب کردند؛ زیرا خراسان ویژگی‌هایی داشت؛ مانند دارا بودن مردان بسیار قوی نظیر ابوعمرمه سرکرده داعیان خراسان، بکیر بن ماهان، ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی و ارادت به خاندان پیامبر ﷺ و نیز یکی از مراکز مهم مخالفت با امویان بود. منصور صرف‌نظر از به قتل رساندن ابومسلم و ابوسلمه خلال، خراسانیان را گرامی می‌داشت و بعد از ساختن شهر بغداد، شهرکی مخصوص برای آن‌ها ساخت و کمک‌های مالی فراوانی به آن کرد. پسرش مهدی نیز در دوران خلافتش آن‌ها را گرامی داشت. سفارش منصور در این قسمت، جنبه قبیله‌ای و طایفه‌ای به خود گرفته است. او از میان ملل، توجه به خراسان و قبایل مهاجر به آن‌جا را سفارش می‌کرد؛ زیرا آن‌ها در شکل‌گیری حکومت عباسی بسیار کمک کردند.

علویان در پیروزی نهضت عباسیان نقش به‌سزایی داشتند. عباسیان با شعار «الرضا من آل محمد ﷺ»، برای این که خود را از چشم امویان، پنهان کنند و از پشتیبانی مردم به ویژه علاقه‌مندان به اهل‌بیت ﷺ برخوردار شوند، علویان و دیگر مردم را فریفتند. زمانی که علویان فهمیدند که حقشان را غصب کرده‌اند، مخالفت خودشان را به شکل شورش‌هایی اعلام کردند. نگرانی منصور از علویان بی‌علت نبود؛ زیرا دیده بود که در زمان خلافت برادرش سفاح، عده‌ای از علویان

با او بیعت نکرده بودند. درگیری‌هایی بین آن‌ها رخ داد که از همه مهم‌تر قیام محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. منصور اولین کسی بود که در زمان خلافتش، بین عباسیان و علویان فتنه آشکار کرد، در حالی که قبل از این، بینشان وحدت و دوستی برقرار بود. (سیوطی، ۱۴۰۸: ۳۱۷)

منصور، عیسی بن موسی را با چهار هزار نفر سوی محمد فرستاد تا بیرون مدینه، مقابل هم قرار گیرند. محمد با بسیاری از همراهان خود شهید شدند و این در ماه رمضان بود. قیام برادرش ابراهیم نیز در بصره در اول رمضان بود. او بصره، اهواز، واسط و کسکر را گرفت و جماعتش بسیار شد و به قصد کوفه حرکت کرد. منصور، عیسی بن موسی را با سپاهی سوی او فرستاد. آن‌ها در "باخمري" شانزده فرسنگی کوفه روبه‌رو شدند و ابراهیم با گروهی بسیار از همراهان شهید شدند. (مسعودی، بی‌تا: ۲۹۵) هم‌چنین منصور رفتار زشتی با سادات حسنی در پیش گرفت. او مشایخ آن‌ها از قبیل عبدالله بن حسن را که شیخ طالبین در عصر خود بود و فرزندان، برادران و پسران برادران وی را که جملگی از سادات حسنی بودند، گرفته نزدیک خود زندانی کرد تا آن‌که همگی در زندان جان سپردند. او در سال ۱۴۴ قمری، دوازده تن از فرزندان حسین بن علی علیه السلام را گرفت و از مدینه به کوفه فرستاد و آنان را در زندانی تنگ محبوس کرد؛ (ابن طقطقی، ۱۴۱۸: ۱۶۱؛ ابن عبری، ۱۴۱۲: ۱۲۲) چنان‌که جای نشستن نداشتند و بر پای یک‌دیگر بول می‌کردند و در قضای حاجت هم‌چنان بر سر پای ایستاده بودند. هوای خوش به آن‌جا داخل نمی‌شد و بوهای گند از آن‌جا بیرون نمی‌رفت. اینان در همان حال بودند تا همه شهید شدند. (ابن طقطقی، ۱۴۱۸: ۱۶۱؛ ابن عبری، ۱۴۱۲: ۱۲۲)

منصور تمام اولاد امام حسن علیه السلام را جز محمد و ابراهیم که مخفی بودند، دست‌گیر کرده، به زنجیر بست و با خفت و خواری به حیره آورده، به زندان انداخت و چندان بر آنان سخت گرفت که شب از روز باز نمی‌شناختند. زندان تاریک و آلوده و شکنجه و مرگ، چیزی بود که از پیروزی دولت عباسی، سهم

علویان به ویژه اولاد امام حسن علیه السلام شده بود. (اکبری، ۱۳۸۱: ۲۲-۲۳) او عبدالجبار بن عبدالرحمان بن الازدی را والی خراسان کرد و به او دستور داد تا کسانی را دست‌گیر کند که مردم را به اطاعت از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام دعوت می‌کنند. (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۸: ۳۶۵) در سال ۱۴۰ هجری، عبدالجبار گروهی از آن‌ها را به قتل رساند و گروهی را زندانی کرد و اموالی را که نزد آن‌ها بود گرفت. (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۷۵) علی‌رغم رفتارهای زشت منصور با علویان، زمانی که مهدی به خلافت رسید، دستور آزادی زندانیان سیاسی به ویژه علویان را صادر کرد و مقررری و مناصبشان را به آن‌ها باز گرداند. (طوقوش، ۱۳۸۰: ۸۰) منصور خطاب به مهدی می‌گوید:

پسرم، پادشاه ریسمان استوار خداست و دستاویز محکم او و دین قایم خدا، پس به حفظ پادشاهی کوشا باش! ملحدان را از میان بردار و از دین بیرون شدگان را مجازات کن و از آنچه خدا در آیات محکم قرآن دستور داده تجاوز نکن! (طبری، ۱۳۸۷: ج ۸، ۱۰۵-۱۰۶)

مهدی به این امر توجه بسیار نمود و به زعم خود و به بهانه اتهام زندقه^۱ به سرکوب مخالفانش پرداخت. او دیوانی را به این کار اختصاص داد و آن را دیوان زنداقه نامید. سیوطی در این باره می‌گوید: «مهدی زندیق‌ها را تعقیب کرد و تعدادی را کشت. او اولین کسی بود که دستور داد کتاب‌های جدلی برای رد زنداقه نگاشتنند.» (سیوطی، ۱۴۰۸: ۳۲۸) به گفته یعقوبی، مهدی در تعقیب زندیقان و کشتن آن‌ها اصرار ورزید تا آن که مردم بسیاری را کشت. (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۴۰۰) این اثیر نیز می‌گوید:

مهدی در سال ۱۶۳ در شهر حلب هر که زندیق در آن‌جا بود جمع کرد و کشت و کتاب‌های آن‌ها را پاره کرد. نیز در سال ۱۶۷ مهدی به تعقیب زندیقان کوشید، آن‌ها را همه‌جا کشت. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۶: ۶۰)

ابن طقطقی اضافه می‌کند که مهدی در نابود ساختن زنداقه به هیچ چیز نمی‌اندیشید. (ابن طقطقی، ۱۴۱۸: ۱۷۶) بشارالاعمی از جمله کسانی بود که مهدی

۱. کلمه زندیق در اصل برای پیروان دین‌های مجوسی مثل زرتشتی و مانوی به کار می‌رفت. سپس تعمیم یافت و ملحدان و شکاکان در دین را دربرگرفت.

به اتهام زندقه بودن او را کشت. (ابن عمرانی، ۱۴۲۱: ۷۰)

منصور خود را از زمره پادشاهان می‌دانست. شاهد این مطلب این است که ربیع بن یونس حاجب گفت: «شنیدم که منصور می‌گفت: "خلفا چهارتا هستند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و پادشاهان نیز چهارتا هستند: معاویه، عبدالملک بن مروان، هشام بن عبدالملک و من."» (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۱۲۲-۱۲۳؛ سیوطی، ۱۴۰۸: ۳۱۹) نیز اسماعیل بهری گفت: «شنیدم که منصور بر سر منبر می‌گفت: "ای مردم! من سلطان خدا بر روی زمین و نگهبان او بر اموالش هستم. تقسیم می‌کنم آن را به اراده او و عطا می‌کنم به اجازه او و خداوند مرا قفلی بر آن نهاده که اگر بخواهد آن را باز بکند و به شما عطا نماید و روزی شما را تقسیم کند و اگر بخواهد آن را قفل بکند مرا بر آن چون قفلی قرار می‌دهد."» (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۱۲۲-۱۲۳؛ سیوطی، ۱۴۰۸: ۳۱۹)

منصور با الگوبرداری از نظام پادشاهی ساسانی که در لفظ «السلطان» نیز نمودار گشته، به فر ایزدی خود نیز در قالب اسلامی اشاره می‌کند. او با ذکر «حبل الله المتین» یعنی ریسمان محکم الهی، درصدد بود با عنایت به کارکرد ریسمان در امر اتصال دو چیز، قدرتش را به قدرت خداوند بزرگ ربط دهد و بر این باور بود که برای حفظ آن نیز باید کوشید. او مخالفانش را به سه دسته ملحدان، مرتدان و خارجی تقسیم می‌کرد و آن‌ها را به الحاد، ارتداد و شورشی متهم می‌ساخت و تلاش می‌کرد تا با استعانت از احکام فقهی فقیهان و استدلال کلامی متکلمان به نابودی آن‌ها پردازد. از این رو می‌گفت:

مرزها را تقویت کن و اطراف را مضبوط بدار؛ راه‌ها را امن نگه‌دار و در معیشت فراخی آر و عامه را آرامش ده و مرفه بدار و ناخوشایندی‌ها را از آن‌ها بردار؛ تا توانی سپاه فراهم کن؛ کار امروز را به فردا مینداز که به تباهی افتد؛ در چاره حادثات به وقت وقوع به ترتیب تقدم بکوش و سرسختانه تلاش کن؛ هنگام شب کسانی را برای دانستن آنچه روز رخ می‌دهد آماده کن و هنگام روز کسانی را برای دانستن آنچه به شب رخ

می‌دهد آماده کن... از کسانی که شب را به در تو سر می‌کنند، دل‌جویی کن؛ کسان را آسان بپذیر؛ در کار کسانی که روی سوی تو می‌کنند بنگر! (طبری، ۱۳۸۷: ج ۸، ۱۰۵-۱۰۶)

منصور پس از نماز ظهر در نامه‌های مرزها می‌نگریست. (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۴۱) به گفته ابن‌اثیر، کار منصور در روز پس از امرورنهی و عزل و نصب کارگزاران، دفاع از مرزها و اصلاح و اداره و نظم راه‌ها بود. (ابن‌اثیر ۱۳۸۵: ج ۲۷، ۶-۲۸) در سال ۱۳۸ قمری "قسطنطین" پادشاه روم به ملطیه وارد شد و خرابی‌های زیادی به وجود آورد. منصور، صالح‌بن‌علی کارگزار مصر به آن‌جا فرستاد تا خرابی‌ها را بازسازی کند. (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ج ۷۳، ۱۰) سپس در سال ۱۴۰ قمری، ابراهیم‌بن‌محمد بن‌عبدالوهاب را به آن‌جا فرستاد تا هرچه را رومیان خراب کرده بودند، از نو بسازند. منصور چهارهزار سپاه خود را در آن‌جا مستقر کرد و سلاح و ذخایر بسیار فرستاد و دژ قلوذیه را بنا نهاد. (ابن‌عبری، ۱۴۱۲: ۱۲۱) وی در دیدارش با ابن‌سمعان به او گفت: «ای قاضی، تو را به خدا سوگند می‌دهم، من چگونه هستم؟» ابن‌سمعان گفت: «به خدا سوگند تو بهترین مردم هستی! به خانه خدا می‌روی و با دشمنان می‌جنگی؛ راه‌ها را امن می‌کنی؛ به واسطه تو دین، استواری یافته است؛ تو بهترین و عادل‌ترین پیشوایانی!» (دینوری، ۱۴۱۰: ۱۹۶) این مورد به خوبی نشان می‌دهد که منصور چقدر به مرزها اهمیت می‌داده است. مهدی نیز در سال ۱۶۳ قمری، دژ مرزی حدث^۱ را ساخت که وسیله‌ای برای راندن دشمن و نیرومندی مسلمانان بود؛ چه رومیان بر مرعش^۲ غارت بردند و اسیر گرفتند پس چون مهدی حدث را ساخت، مرزنشینان کاملاً بدان منتفع شدند. (یعقوبی، بی‌تا: ج ۳۹۶، ۲)

منصور لشکری نیرومند داشت و از بابت نگه‌داری سپاه نگران بود؛ زیرا خوب می‌دانست که داشتن لشکری نیرومند، لازمه حکومت او و فرزندش است نگرانی منصور از این عبارت آشکار است که روزی به مهدی گفت: «چند درفش داری؟»

۱. که آن را برای سرخی خاکش حمرا نیز گویند.

۲. شهری میان شام و بلاد روم.

گفت: «نمی‌دانم.» گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ! تو خلافت را از دست خواهی داد ولی من برای تو کاری کرده‌ام که اگر لشکر را از دست بدهی، آن کار جبران مافات را خواهد کرد و آن عبارت است از سپاه بندگان. پس تو درباره آن‌ها از خدا بیندیش و آن‌ها را خوب نگهداری کن» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۲۸، ۲۷، ۶) منصور می‌گفت:

من به چهار مرد شریف احتیاج دارم که همیشه در درگاه من حضور داشته باشند. از آن‌ها شریف‌تر نباشد و کارهای دولت به آن‌ها اصلاح شود و چنین باشند: یک قاضی که در کار خدا از هیچ چیز نیندیشد؛ دوم رئیس شرطه که به ضعیف انصاف دهد و عدالت کند و حق او را از قوی بگیرد؛ مستوفی که تمام مالیات را دریافت کند و در عین حال بر رعیت، ستم نکند.

سپس انگشت سبابه خود را سه بار گزید و گفت: «آه آه!»، گفتند: «ای امیرالمؤمنین چیست و آن چهارم کیست؟» گفت: «صاحب برید که خبر صحیح بدهد و گزارش را چنان‌چه واقع شده بنویسد.» (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲۶: ۶؛ ابن عمرانی، ۱۴۲۱: ۶۲) مهدی نیز در سال ۱۶۶ قمری، برید را بین مکه و مدینه دایر کرد که با استر حمل شود و قبل از آن، برید نبود. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۶، ۷۳) او همچنین نخستین کسی بود که برید را از حجاز به عراق آورد. (سیوطی، ۱۴۰۸: ۳۳۰)

منصور در ادامه وصیتش می‌گوید: «کارها را به خویشان قبضه کن؛ ملالت میار؛ تنبلی مکن؛ نومید مشو؛ به پروردگار خویش خوش گمان باش و به عاملان و دبیرانت بدگمان!» خود منصور در زمان خلافتش، شاهد حيله‌گری دبیرانش بود؛ از جمله: جمعی از کاتبان دیوان او فریفته شدند و در مطبخ، مزوری (آش نرم) سمی پختند. منصور ماجرا را فهمید گفت تا آن‌ها را حاضر کنند تا گوشمال یابند. همگی زهره‌شان آب شد تا این که یکی از آن‌ها شعری برای فیض ارتجال گفت و عاقبت منصور آن‌ها را بخشید. (اصفهانی، ۱۳۶۴: ۸۲) شاید منظور از بدگمانی به کارگزاران و کاتبان، اهتمام منصور به مسأله ارتباط میان

۱. پست که در آن زمان مراقب اعمال حاکمان و عاملان بود و هر چه می‌شد گزارش می‌داد.

کارگزاران، کاتبان دیوان خراج و خراج‌دهندگان بوده که این امر گاهی به فساد می‌انجامید. به این مسأله در اندرزنامه‌های ایرانی نیز توجه می‌شد و آن‌ها برای جلوگیری از ایجاد این ارتباط، قوانین خاص مالیاتی وضع می‌کردند. در جای دیگر وصیت‌نامه می‌گوید:

تنها از یکی از دو کس بر تو بیمناکم: عیسی بن موسی و عیسی بن زید. و اما عیسی بن موسی پیمان‌ها و قرارها با من داده که باور داشته‌ام، به خدا اگر جز این نباشد که سخنی بگویم، از او بیمی درباره تو ندارم و آن را از دل خویش بیرون کن! اما عیسی بن زید این مال‌ها را خرج کن و این غلامان را به کشتن بده و این شهر را به ویرانی بده تا به او ظفر یابی و تو را ملامت نمی‌کنم. (طبری، ۱۳۸۷: ج ۸، ۱۰۷)

نگرانی منصور از بابت عیسی بن موسی، به این دلیل بود که سفاح پس از منصور، عیسی را ولی‌عهد قرار داده بود و منصور دوست داشت پسرش مهدی جانشینش شود. ابتدا با عیسی با ملایمت برخورد می‌کرد ولی رفته‌رفته رفتارش با او تغییر کرد تا جایی که دستور داد در کوچه بر سر او خاک می‌ریختند. سرانجام عیسی پذیرفت که خودش را خلع کند. منصور می‌دید که عیسی پیر است و مهدی جوان و عیسی پس از مهدی نخواهد زیست؛ لذا به او گفت:

از پس مهدی این خلافت تو را دهم. اکنون چون بر خویشتن گواه کنی، من تو را ده بار هزار درم بدهم به نقد و سیصد هزار درم فرزندان تو را دهم و هفت هزار درم خدم و کس‌های تو را دهم و دویست هزار درم تو را خلعت دهم و بدین همه وفا کنم.

عیسی اجابت کرد و سجلی بر آن نشستند. (بلعمی، ۱۳۷۳: ج ۱۱۳۸، ۴)

در *ترین‌ال‌خبر* نیز این‌گونه آمده است: «منصور عیسی بن موسی را ده بار هزار درم فرستاد و خلعت‌های نفیس و امیری کوفه به او داد.» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۱) بعد از منصور، مهدی نیز خواست که عیسی را خلع کند؛ زیرا: «از بیعت با مهدی سر برتافت و به کوفه رفت، بدان آهنگ که در آن‌جا تحصن جوید. مهدی ابوهریره را با هزار سوار بر سر او فرستاد. ابوهریره او را بگرفت و نزد مهدی آورد. مهدی همواره با او در کشمکش بود تا آن‌گاه که او به خلع خویش

تن در داد و در عوض ده هزار دینار بستد.» (ابن عبری، ۱۴۱۲: ۱۲۶، ۱۲۵) مسأله ولایت‌عهدی و تعیین جانشینان متعدد، یکی از عوامل بروز اختلاف در خاندان عباسی بود. با اینکه این اقدام، موجب درگیری در خاندان اموی گردید و در فروپاشی دولت آنان تأثیر بسیار داشت؛ با این همه، عباسیان نیز این سیاست نادرست را دنبال کردند.

نتیجه

تشابه‌هایی که بین اندرزنامه اردشیر و وصیت‌نامه منصور دیده می‌شود عبارتند از:

۱. اتحاد دین و دولت، میانه‌روی، مهرورزی، آبادانی کشور، گماردن جاسوسان و آگاهی از اوضاع و احوال مردم در جامعه از طریق جاسوسان، توجه به امر زمان و برنامه‌ریزی در کارها، پرهیز از افراط و تفریط در امور و توجه به امر برید. این دو به این موارد، در ذیل آیین کشورداری اهتمام داشته‌اند.

۲. استفاده از عبارات کوتاه، وجود ویژگی تدبیر در اندرزها و سفارش‌ها، استفاده از صنایع بدیعی تضاد، مراعات نظیر و اقتباس، در متن هر دو به کار رفته است. تفاوت‌ها نیز عبارتند از:

۱. پرهیز از دروغ به عنوان سرچشمه بدی‌ها، و سفارش به درستی و راستی، دانش‌اندوزی، توجه به حالت‌های روحی مردم و توجه خاص به فرهنگ مردم. که تنها در اندرزنامه اردشیر وجود دارد.

۲. اقتباس از امثال و حکم پیشینیان و استدلال در اندرزها، از شاخصه‌های اصلی سبک اندرزنامه اردشیر است که در وصیت‌نامه منصور دیده نمی‌شود.

۳. سفارش به قومی خاص (مردم خراسان)، تقسیم دشمن (ملحد، مرتد و شورشی) و توجه دادن وصیت‌شونده به «الله»، از جمله مواردی است که تنها در وصیت‌نامه منصور وجود دارد.

۴. اقتباسات دینی، وجود عبارات‌های تردیدآمیز درباره بی‌اعتمادی منصور به پسرش و تودیع وصیت‌نامه، از جمله ویژگی‌هایی است که در اندرزنامه اردشیر دیده نمی‌شود.

همچنین موارد ذیل در این دو متن شایان توجه است:

۱. مقایسه اندرزنامه اردشیر و وصیت‌نامه منصور، نشان می‌دهد که متن اندرزنامه از یک جهان‌بینی والاتر و جهان‌شمول‌تری برخوردار است و ارزش‌های انسانی در آن به شکل گسترده‌تر و عمیق‌تری بیان شده‌اند.
۲. بررسی دو متن، نشان می‌دهد که دغدغه اصلی اردشیر حفظ نظام پادشاهی ایران با انگیزه‌های ملی بوده، در حالی که دغدغه و نگرانی منصور، از دست دادن قدرت توسط پسرش مهدی بوده است.
۳. این بررسی نشان می‌دهد که مفهوم «ملیت ایرانی در دوره اردشیر مطرح و در دوره منصور عباسی کمرنگ بوده است.
۴. این پژوهش نشان داد که وصیت‌نامه منصور تحت تأثیر اندرزنامه اردشیر بوده است.



کتابنامه

- ابن مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۹). *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، سروش، ج ۱.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکریم (۱۳۸۵). *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ج ۶.
- ابن الطقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۴۱۸). *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه*، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت، دار القلم العربی، ط الأولى.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد (۱۴۱۲). *المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولى، ج ۸.
- ابن حمدون، محمد بن حسن بن محمد بن علی (۱۹۸۳). *التذکره الحمدونیة*، تحقیق احسان عباس، بیروت، الطبعه الاولى، ج ۳.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۷). *تاریخ فخری*، ترجمه محمود وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ابن عبری، غریغوریوس الملطی (۱۴۱۲). *تاریخ مختصر الدول*، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی، بیروت، دارالشرق، ط الثالثه.
- ابنعمرانی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۲۱). *الاینباء فی التاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرائی، قاهره، دارالافاق العربیه، ط الاولى.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷). *البدایه و النهایه*، بیروت، دارالفکر، ج ۱۰.
- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۲۷). *لسان العرب*، تعلیق خالد رشید، بیروت، الدار البیضاء، ج ۱۵.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (بی تا). *فهرست*، تحقیق رضا تجدد، تهران، چاپ مروی.

مقایسه جنبه‌های مختلف اندرزنامه اردشیر ساسانی و وصیت‌نامه منصور عباسی ۱۳۱

- اصفهانی، محمودبن محمدبن‌الحسین (۱۳۶۴). *دستورالوزاره*، تصحیح رضا انزابی‌نژاد، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۳). *تاریخ‌نامه طبری*، تحقیق محمد روشن، انتشارات البرز، ج ۴.
- تبریزی، ابن‌خلف (۱۳۳۶). *برهان قاطع*، تصحیح و اهتمام محمد عباسی، نشر پیروز.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۷). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش دکتر ژاله آموزگار، تهران، سخن.
- جرجانی، ابوالفتوح (۱۴۰۴). *آیات الاحکام*، تحقیق ولی‌الله اشراقی سراپی، انتشارات نوید، ج ۲.
- حسن، ابراهیم حسن (۱۳۸۸). *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بدرقه جاویدان.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۷۱). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود دامغانی، تهران، نشر نی.
- دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه (۱۴۱۰). *الإمامه و السیاسه*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ط الأولى، ج ۲.
- ذهبی، شمس‌الدین محمدبن‌احمد (۱۴۱۳). *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ط الثانية، ج ۸.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲). *تاریخ مردم ایران قبل از اسلام*، تهران، امیرکبیر، ج ۱.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان بن ابی‌بکر (۱۴۰۸). *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دارالجمیل.
- ضیف، شوقی (۱۹۹۰). *تاریخ الادب العربی (العصر العباسی الاول)*، بیروت، دارالمعارف، الطبعة العاشرة.

- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷). *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ط الثانية، ج ۸.
- طقوش، محمدسهیل (۱۳۸۰). *دولت عباسیان*، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- عباس، احسان (۱۳۴۸). *عهد اردشیر*، ترجمه س. محمدعلی امام شوشتری، تهران، انجمن آثار ملی.
- قلقشندی، شهاب‌الدین احمد بن محمد (بی‌تا). *صبح‌العاشی فی صناعه الانشاء*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- قونوی، قاسم بن عبدالله (۱۴۰۶). *أنیس الفقهاء فی تعریفات الألفاظ المتداولة بین الفقهاء*، تحقیق أحمد بن عبدالرزاق الکیسی، الطبعة الأولى، ج ۱.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۷). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- الله اکبری، محمد (۱۳۸۱). رابطه علویان و عباسیان (از سال ۱۱ تا ۲۰۱)، *تاریخ درآینه پژوهش*، پیش شماره اول، پاییز، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۲۲، ۲۳.
- مرسلپور، محسن؛ شیرمحمدی، حسین و مرضیه شریفی، (۱۳۹۱). "بازیابی اندرزه‌های اردشیر ساسانی در تاریخ فخری"، *تاریخ درآینه پژوهش*، شماره ۳۲، بهار و تابستان، ص ۹۱-۹۵.
- مسعودی، ابوالحسن علی (۱۳۷۰). *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۱.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن‌الحسین (بی‌تا). *التبیه والاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، القاهرة، دار الصاوی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ ش). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران،

مقایسه جنبه‌های مختلف اندرزنامه اردشیر ساسانی و وصیت‌نامه منصور عباسی ۱۳۳۱

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱۳.

- مکنزی، دانیل نیل (۱۳۸۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید

میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- وحیدی، حسین (۱۳۹۰). *گات‌ها*، تهران، انتشارات امیرکبیر.

- یعقوبی، احمدبن‌ابی یعقوب (بی‌تا). *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر، ج ۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی